



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر

تاریخ: ۲۹/دی/۱۳۹۵

موضوع جزئی: مقدمه واجب - مباحث مقدماتی - واجب مطلق و مشروط - مصادف با: ۱۹ ربیع الثانی ۱۴۳۸

ادله عدم امکان رجوع قید به هیئت - بررسی دلیل چهارم -

پاسخ سوم و بررسی آن

جلسه: ۵۱

سال هشتم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در دلیل چهارم قائلین به عدم امکان رجوع قید به هیئت می باشد. مهمترین دلیل ایشان، همین دلیل چهارم است که در جلسه قبل بیان گردید. محصل دلیل چهارم این است که اگر قائل به امکان رجوع قید به هیئت گردیم، مستلزم تفکیک انشاء از منشاء است و تفکیک انشاء از منشاء محال و غیر معقول است. پس امکان رجوع قید به هیئت وجود ندارد. مقدمه اول و مقدمه دوم دلیل چهارم و پاسخ هایی که به این دلیل داده شد، مورد نقد و بررسی قرار گرفت، تا کنون دو پاسخ به این دلیل بیان شد که هر دو مورد اشکال قرار گرفت.

پاسخ سوم

محقق اصفهانی با ذکر یک مقدمه پاسخ اشکال چهارم قائلین به امکان رجوع قید به هیئت را می دهند.

مقدمه

ایشان در مورد قضایای شرطیه نظری مطابق نظر ادبا و مخالف نظر مشهور و منطقیین دارند. (مطالبی که از بزرگان بیان می شود، همانطور که مکرر گفتیم، دارای فوائد زیادی است: ۱. نقل موضع و مبنای ایشان در موضوع بحث است که در مواضع متعدد قابل استفاده است. ۲. ذکر اقوال و مبنای بزرگان باعث جولان فکری انسان و آشنایی با زوایای فکری و ذهنی ایشان می گردد) نظر منطقیین این است که قضیه شرطیه، مبین ملازمه بین مقدم و تالی است. این مطلب در علم منطق بیان گردیده طبق نظر مشهور منطقی ها قضایای شرطیه یعنی قضایایی که دلالت بر استلزام بین مقدم و تالی و ملازمه بین مقدم و تالی می کنند. مثلاً وقتی گفته می شود «اذا طلعت الشمس فالنهار موجود» طبق نظر مشهور بین طلوع شمس و وجود نهار ملازمه بر قرار است، یعنی «طلوع شمس» ملازم با «وجود نهار» است یا مستلزم «وجود نهار» است. اما محقق اصفهانی بر خلاف نظر مشهور منطقی ها و به تبع ادبا معتقدند، قضیه شرطیه قضیه ای است که در آن ادات شرط، مقدم را در موقع «فرض و تقدیر» قرار می دهد. به عبارت دیگر قضیه شرطیه بین تالی و وجود فرضی مقدم اتحاد بر قرار می کند. یعنی وقتی گفته می شود «اذا طلعت الشمس فالنهار موجود» در واقع حکم به وجود نهار بر فرض طلوع شمس می کند. یعنی وجود نهار متحد می شود با طلوع شمس فرضی. پس در «اذا طلعت الشمس فالنهار موجود» وجود نهار کأنه متحد با طلوع فرضی شمس شده است. بر این اساس دیگر سخن از استلزام و ملازمه بین تالی و مقدم نیست. زیرا استلزام یک معنای اسمی است و اگر قضیه شرطیه، مفید این معنای اسمی یعنی استلزام باشد باید در قضیه شرطیه

بین الفاظ آن چیزی که دال بر این معنای اسمی است وجود داشته باشد، در حالی که در قضیه شرطیه چیزی که دلالت بر این معنا داشته باشد وجود ندارد. زیرا هر معنایی که بخواهد از قضیه‌ای فهمیده شود (چه شرطی و چه غیر شرطی و چه خبری و چه انشایی) باید معادل در لفظ داشته باشد تا معنا را از آن لفظ استفاده کنیم. مثلاً وقتی گفته می‌شود «زید قائم است» لفظ زید دلالت بر معنای زید می‌کند و قائم دلالت بر معنای قیام که ذاتی متصف به آن است می‌کند و از کلمه «است» نسبت بین زید و قائم فهمیده می‌شود. پس هر معنایی که مورد نظر متکلم باشد باید دالی داشته باشد. در قضیه شرطیه نیز اگر قرار بر افاده استلزام بین مقدم و تالی است، از مشهور سوال می‌کنیم کدام لفظ دلالت بر این استلزام می‌کند؟ آیا از کلمه اذا یا ادات شرط که بر سر جزاء در می‌آید؟ خیر، زیرا این ادات نهایتاً یک وجود فرضی برای مقدم درست می‌کنند، لذا ملازمه بین مقدم و تالی از قضایای شرطیه فهمیده نمی‌شود.

بر همین اساس ایشان در قضایای قضایای حقیقیه نیز همین تحلیل را جاری می‌دانند. در قضایای حقیقیه که در مقابل قضایای خارجی است، موضوعش مفروض الوجود است و کاری به وجود خارجی موضوع ندارد، لذا حکم در قضایای خارجی مفروض الوجود است. یعنی زمانی که گفته می‌شود «الحج واجب علی المستطیع» یعنی اگر برای مکلف استطاعت حاصل شد حج بر او واجب می‌شود. پس فرض وجود استطاعت موجب وجوب حج می‌گردد و هر زمان که آن موضوع مفروض الوجود محقق شد وجوب حج نیز محقق می‌شود.

نتیجه

با توجه به مقدمه‌ای که ایشان پیرامون قضایای شرطیه بیان کردند، سراغ پاسخ ایشان به اشکال چهارم می‌رویم. ایشان می‌فرماید: وقتی یک واجب به نحو مشروط انشاء می‌شود، انشاء و مُنشأ فی الحال موجود می‌باشند و هیچ انفکاک‌کی بین انشاء و مُنشأ وجود ندارد^۱. یعنی زمانی که مولا می‌گوید «واجبت علیک الصلوٰة» در حال امر کردن است و امر فعلی است که از مولا صادر شده، لذا امر کردن فی الحال محقق است، مُنشأ چیست؟ مُنشأ در واقع وجوب علی التقدیر و علی فرض است. مثلاً در «اذا زالت الشمس فصل» انشاء حالیا وجود دارد، اما وجوب نماز طبق این قضیه معلق بر زوال شده است. آیا زوال فی الحال الان موجود است؟ خیر، زوال ساعاتی دیگر محقق می‌شود، اما زوال شمس به عنوان شرط یا به اصطلاح مقدم، مفروض الوجود دانسته شده است. پس همانطور که بیان شد در قضیه شرطیه حکم به اتحاد بین جزاء و مقدم مفروض می‌شود که اتحاد بین جزاء و مقدم مفروض فی الحال موجود است. زیرا فرض زوال فی الحال قابل تصور است و بعث نیز به نماز در فرض زوال متعلق شده است، لذا بعث وجود دارد، ولی بعث فرضی است و زوال نیز یک زوال فرضی است و زمانی که زوال فعلی شد، بعث هم فعلی می‌شود. لذا در هر صورت انشاء از مُنشأ جدا نمی‌باشد و انفکاک ادعاء شده تحقق پیدا نمی‌کند.

به عبارت دیگر کأنه ایشان می‌گویند: در این موضوع سه مقام داریم که در هیچ یک از این سه مقام انفکاک بین انشاء و مُنشأ پیش نمی‌آید:

^۱ نهایه الدرایه، ج ۲، ص ۶۴.

۱. مقام استعمال (استعمال للفظ در معنا): استعمال فعلی است که از مستعمل فیه منفک نیست تا بخواهد سر از تخلف وجود از ایجاد در بیاورد. مثلا کسی که لفظی را استعمال می‌کند در حقیقت لفظ را در معنا استعمال می‌کند که استعمال و مستعمل فیه هر دو فی الحال موجودند و از هم جدا نمی‌شوند.

۲. مقام فرض وجود شرط: در این مقام نیز انفکاک ایجاد و وجود و انشاء و منشاء لازم نمی‌آید. زیرا در این مقام، فرض بعث می‌شود و فرض بعث در کنار فرض وجود شرط است.

۳. مقام تحقق شرط: مقام ظرف وجود بعث حقیقی یعنی زمانی که شرط تحقق پیدا کند بعث فعلی نیز حاصل می‌شود. که در این صورت نیز انفکاک در بین نیست.

پس محصل نظر محقق اصفهانی و پاسخ ایشان به دلیل چهارم این است که به هیچ وجه از رجوع قید به هیئت مشکل انفکاک منشاء از انشاء پیش نمی‌آید. انشاء و منشاء چه در مقام فرض وجود شرط و چه در مقام تحقق واقعی شرط با هم موجود هستند. یعنی جایی که وجود شرط فرض می‌شود بعث نیز فرض می‌شود. آنجایی که شرط خارجا تحقق دارد بعث هم حقیقی است یعنی زمانی که زوال حقیقتا محقق شد، بعث و تحریک نیز حقیقی و فعلی می‌شود، حتی زمانی که هنوز ظهر نشده و زوال محقق نشده باز هر دو با هم متصورند، لذا هیچ تفکیکی بین انشاء و منشاء پیش نمی‌آید.

بررسی

اولین مسئله در کلام محقق اصفهانی مبنایی است که ایشان در باب قضیه شرطیه اختیار کردند. این که ایشان می‌فرمایند: در قضیه شرطیه حکم به اتحاد بین وجود فرضی مقدم و وجود فرضی تالی می‌شود، در تکوینیات ممکن است درست باشد اما در تشریعیات قطعا قابل قبول نیست. یعنی بر خلاف کلام محقق اصفهانی در قضایای شرطیه حکم به اتحاد وجود مقدم و تالی نمی‌شود تا بگوئیم مقدم را فرضا در نظر می‌گیریم تا این مقدم مفروض متحد با تالی مفروض باشد. شاید بتوان این مطلب را در تکوینیات به این دلیل که در امور تکوینی بین شرط و جزاء یک سببیتی حاکم است و شرط سبب و جزاء مسبب می‌باشد به نحوی قبول کنیم مثل زمانی که گفته می‌شود: «اذا طلعت الشمس فالنهار موجود» که طلوع شمس سبب برای تحقق نهار است و طلوع شمس باعث می‌شود که نهار تحقق پیدا کند. ولی در تشریعیات این سببیت به این نحو بین مقدم و تالی وجود ندارد. مثلا در «اذا زالت الشمس وجبت الصلوة» این چنین نیست که زوال شمس سبب تحقق وجوب نماز شود، زیرا وجوب نماز مسبب از اراده مولا و امر مولا است. اگر نماز واجب شده به خاطر دستور و امر مولا می‌باشد نه این که مسبب از زوال شمس باشد. زوال شمس نهایتا یک سبب ناقصه دارد برای وجوب نماز بر اساس اعتباری که شارع لحاظ کرده، پس وقتی مشاهده می‌شود که سبب که عبارت است از اراده الشارع یا امر الشارع که در حال حاضر موجود است ولی وجوب بعد از زوال تحقق پیدا می‌کند به این نتیجه می‌رسیم که انفکاک بین انشاء و منشاء و ایجاد و موجود باقی مانده و این که محقق اصفهانی می‌فرماید: در ما نحن فیه هیچ انفکاک بین انشاء و منشاء نیست، کلام صحیحی نیست زیرا انشاء عبارت است از بعث الشارع یا امر الشارع که فی الحال موجود است اما منشاء بعد از زوال است. پس پاسخ به محقق اصفهانی حول دو مطلب است:

۱. اصل مبنای ایشان محل بحث است: آن چه که ایشان در مورد جملات شرطیه و قضایای شرطیه خلافا للمشهور بیان کردند، محل بحث از مشهور معتقدند جمله شرطیه دال بر استلزام و ملازمه است. اما ایشان می‌گویند: جملات شرطیه دلالت بر استلزام نمی‌کنند.

۲. ادعای ایشان مبنی بر عدم انفکاک و جدایی بین انشاء و مُنشاء: اگر همین مطلب به حسب واقع تحلیل شود، انفکاک بین انشاء و منشاء هم چنان وجود دارد. سوال این است که آیا انشاء فرضی معنا دارد، بعث فرضی مفهومی دارد؟ به هر حال بعث یا وجود دارد یا ندارد. این که گفته شود اگر آن چیز محقق شد باید آن کار انجام شود، یعنی امر و بعث بعد از تحقق شرط است حرف صحیحی نیست چون امری که در حال حاضر وجود دارد چه نقشی دارد. به همین دلیل باید گفت مسلم است که بعث در حال حاضر محقق شده است. لذا به نظر می رسد پاسخ محقق اصفهانی تمام نیست.

صدقه زبان

عن رسول الله (ص): **إِنَّ أَفْضَلَ الصَّدَقَةِ صَدَقَةُ اللِّسَانِ، تَحَقُّنُ بِهِ الدِّمَاءِ، وَ تَدْفَعُ بِهِ الكَرِيهَةَ، وَ تَجْرُ الْمَنْفَعَةَ إِلَى أَخِيكَ الْمُسْلِمِ.**
در باب صدقات آثار و عوارض بسیاری برای صدقه ذکر گردیده. قسمتی از روایات درباره «افضل الصدقات» است، یعنی برترین و بالاترین صدقه ها. اموری در این روایات به عنوان «افضل الصدقات» ذکر شده، مثلا پرداخت صدقه به صورت سری و پنهانی به فقیر مسلمان. گاهی آثاری که برای صدقه بیان شده انسان را به اعجاب وادار می دارد.

نکته مهم در صدقه و تأثیرات مادی و معنوی آن این است که، درجه خلوص بالا باشد، کسی که آشکارا در حضور این و آن به دیگران کمک می کند فقط به این جهت که خودش را این گونه جلوه دهد نه آثار معنوی شامل حالش می شود و نه مادی. مطابق بعضی از روایات از جمله برترین صدقات، صدقه ای است که کسی فقط و فقط به خاطر خداوند و با رعایت آبروی یک مسلمان آبرومند، به او بدهد به گونه ای که حتی خودش هم نفهمد چه کسی به او کمک کرده است. در روایات چند نمونه را به عنوان «افضل الصدقات» بیان کردند که البته این موارد همه با هم قابل جمع می باشند. یعنی این که در روایات داریم که «افضل الصدقه کذا» یا «افضل الصدقه کذا» بالاخره افضل صدقه کدام است؟ این قابل جمع است.

یکی از مواردی که به عنوان افضل الصدقات بیان شده «صدقه لسان» است. صدقه لسان آن صدقه اصطلاحی که انسان مالی را انفاق کند نیست. همانطور که می دانید برای هر چیزی زکات و صدقه است مثلا «زکات العلم نشره» از این قبیل روایات است که امثال آن زیاد است. هر چیزی به حسب خودش صدقه ای دارد که پرداخت صدقه آن باعث حفظ آن مال یا نعمت می شود، باعث برکت در آن می شود.

اما صدقه زبان چیست که در روایت تعبیر به «افضل الصدقه صدقه اللسان» آمده است؟ مگر لسان چکار می کند؟ چرا افضل است؟ سه ویژگی در این روایات برای «صدقه اللسان» ذکر شده است. «صدقه اللسان» یعنی انسان مراقب زبانش باشد به نحوی که:

۱. به واسطه صدقه ای که انسان به سبب لسان می دهد، جلوی خون ریزی ها گرفته می شود.

۲. به واسطه لسان چیزهایی که زشت و کریه و ناخوشانید است از برادر مسلمان دور می شود.

۳. به واسطه صدقه لسان به سوی برادر مسلمان منفعت جلب می شود.

پس صدقه به برادر مسلمان لزوما این نیست که دست در جیب کنید و به او پولی بدهید. اگر در این روایات دقت کنیم و به آن عمل کنیم، خدا می داند بسیاری از مشکلات ما حل می شود. ما از فرهنگ دینی و اهل بیت فاصله گرفتیم، طبق این روایت پرداخت صدقه شامل کسانی که از نظر مالی ضعیف هستند نیز می شود. همه ما می توانیم با این «افضل الصدقه» زندگی را سپری کنیم. اگر کسی وضع مالی خوبی ندارد خودش را نمی تواند اداره کند، امکان پرداخت صدقه را ندارد، می تواند «صدقه اللسان» داشته باشد. «صدقه اللسان» یعنی شخص زبانش را کنترل کند و جلوی اختلاف و نزاع و درگیری و سخن چینی را بگیرد. بسیاری از خون ریزی ها و

درگیری‌ها با همین زبان پیش آمده و می‌آید. با زبان بسیاری از مشکلات افراد دفع می‌شود، سخنی که باید جایی گفته شود، گفته نمی‌شود و سخنی که نباید جایی گفته شود گفته می‌شود. البته این گفتن یا نگفتن سخن بستگی به شرایط دارد. ممکن است در شرایط خاص گفتن حرفی باعث خون‌ریزی شود و در جای دیگر نگفتن آن باعث خون‌ریزی شود. اگر جایی سخن بگوییم که حفظ دم برادر مسلمان شود یا اگر زبان ما به کلامی باز شود که بدی از دور شود و کلام ما باعث شود که منفعت به سوی او سرازیر شود در حقیقت صدقه زبان را داده ایم و این صدقه جزء «افضل الصدقات» است که اثر وضعی در زندگی دنیا و آخرت راه به همراه دارد. خیلی باید نسبت به یکدیگر مراقب باشیم. ممکن است برادر مسلمانی حاضر نباشد و نداند که با بیان یا عدم بیان سخنی از طرف شما، از او دفع یک مکروه شده، اما همانطور که دادن صدقه پناهی را دارای اثر فراوان می‌دانیم، این صدقه هر چند پنهان از او باشد، نیز دارای اثر فراوانی است. پس اگر در غیاب برادر دینی سخنی گفته شود که بدی از او دفع شود و یا منفعتی به سوی او جلب شود این «افضل الصدقه» است. اما حال ما چه کار می‌کنیم، برای هم می‌زنیم که نه تنها منفعت را به سوی هم جلب نکنیم بلکه ضرر را به سوی هم می‌فرستیم، نه تنها جلوی بدی‌ها را هم نمی‌گیریم بلکه بدی را به سوی هم سرازیر می‌کنیم. انشاء الله خدا عاقبت ما را به خیر کند.

«الحمد لله رب العالمین»